

بحث: تعریف مفهوم

مرحوم آخوند، «مفهوم» را چنین معنی کرده است:

«وهی : إن المفهوم - كما يظهر من موارد إطلاقه - هو عبارة عن حكم إنشائي أو إخباري تستتبعه خصوصية المعنى الذي أريد من اللفظ، بتلك الخصوصية ولو بقريئة الحكمة، وكان يلزمه لذلك، وافقه في الإيجاب والسلب أو خالفه، فمفهوم (إن جاءك زيد فأكرمه) مثلاً - لو قيل به - قضية شرطية سالبة بشرطها وجزائها، لازمة للقضية الشرطية التي تكون معنى القضية اللفظية، وتكون لها خصوصية، بتلك الخصوصية كانت مستلزمة لها، فصَحَّ أن يقال : إن المفهوم إنما هو حكم غير مذكور، لا إنَّه حكم لغير مذكور، كما فسَّر به، وقد وقع فيه النقض والإبرام بين الأعلام، مع إنَّه لا موقع له كما أشرنا إليه في غير مقام، لِإنَّه من قبيل شرح الاسم، كما في التفسير اللغوي.

ومنه قد انقذ حال غير هذا التفسير مما ذكر في المقام، فلا يهمننا التصدي لذلك، كما لا يهمننا بيان إنَّه من صفات المدلول أو الدلالة وإن كان بصفات المدلول أشبه، وتوصيف الدلالة [به] أحياناً كان من باب التوصيف بحال المتعلق»^۱

توضیح:

۱. [از حیث لغوی، مفهوم به معنای آن چیزی که فهمیده می شود، است ولی از حیث اصطلاح:]
 ۲. اگر به موارد استعمال و اطلاق این کلمه رجوع کنیم، می توانیم به چنین تعریفی دست یابیم.
 ۳. [ما می گوییم: معنای اصطلاحی، معنایی است که اگر لفظ در بین اصولیون بدون قرینه استعمال شد، آن معنا از لفظ فهم شود. و لذا می توان معنای اصطلاحی را، «معنای حقیقت اصولیه» به شمار آورد.
- مطابق با این مطلب، در صورتی می توان از موارد استعمال، به معنای حقیقی (چه حقیقت وضعیه و چه حقیقت اصولیه) پی برد که به «اصالة الحقیقه علی مذهب السید المرتضی» قائل باشیم و بگوییم از درک مستعمل فيه (مراد)، می توانیم حقیقت بودن مراد را کشف کنیم. در حالیکه مرحوم آخوند چنین نظری در اصالة الحقیقه ندارد. (اگرچه ما آن را فی الجمله پذیرفتیم)

اللهم الا ان يقال: مرحوم آخوند اگرچه جریان اصالة الحقیقه را برای کشف حقیقت بودن مراد، قبول ندارد ولی از کثرت استعمال یک لفظ در یک معنا - در حالیکه قرینه لفظیه خاصی در این استعمال ها وجود ندارد و می توان وجود قرینه غیرلفظیه را هم در تمام این موارد استعمال، رد کرد - می توان به حقیقت

۱. کفایة الاصول، ص ۱۹۳



بودن آن لفظ در این معنی، مطمئن شد. (و ما سابقاً گفتیم که اگر چنین امری را نپذیریم، اصلاً فهم معانی الفاظ ممکن نیست.)

۴. معنای اصطلاحی مفهوم عبارت است از:

حکم انشایی یا خبری که به دنبال خصوصیتی می آید.

خصوصیتی که در «معنای اراده شده از لفظ» (منطوق) هست.

و آن معنی از لفظ اراده شده است، یا از وضع و یا از مقدمات حکمت. («و لو بقینه» متعلق به «ارید» است)

و منطوق به سبب آن خصوصیت از لفظ فهمیده می شود. [ما می گوئیم: درباره این جمله سخن خواهیم گفت]

و فهم منطوق از آن خصوصیت گاه به سبب وضع است و گاه به سبب قرائن حکمت.

و آن حکم انشایی یا خبری، لازمه معنی (منطوق) است به سبب وجود آن خصوصیت.

و آن حکم انشایی یا خبری، گاه با حکم منطوق موافق است (مفهوم موافق) و گاه مخالف است (مفهوم مخالف)

۵. مثلاً مفهوم جمله شرطیه (اگر گفتیم که جمله شرطیه مفهوم دارد)، عبارت است از یک قضیه شرطیه که شرط آن سالبه شرط و جزای آن سالبه جزای جمله منطوق است.

۶. و این مفهوم قضیه شرطیه، لازمه منطوق قضیه شرطیه است.

۷. و قضیه شرطیه (منطوق) دارای خصوصیتی است که به سبب آن خصوصیت لازم می آورد قضیه شرطیه (مفهوم) را.

۸. پس می توان گفت مفهوم حکمی است که آن حکم مذکور نیست. ولی نباید گفت حکم چیزی است که آن چیز مذکور نیست.

۹. و این تعریف غلط (حکم لغیر مذکور) از برخی نقل شده است.

۱۰. [ما می گوئیم:

منتهی الدراية قائلین این قول را چنین برمی شمارد:

«كما فسر المفهوم ب: «أنه حكم لغیر مذکور» فان الحاجبی عرف المنطوق ب «ما دل علیه

اللفظ فی محل النطق» و المفهوم ب «ما دل علیه اللفظ لا فی محل النطق» و فسر العضدی

بقوله: «أی یكون حکماً لمذکور و حالا من أحواله سواء ذکر ذلک الحکم و نطق به أم لا، و



المفهوم بخلافه و هو ما دل عليه اللفظ لا في محل النطق بأن يكون حكماً لغير المذكور و حالا من أحواله»^۱

۱۱. و این تعریف محل بحث واقع شده است ولی چون سابقاً هم گفته‌ایم که این تعریف‌ها شرح الاسم است، لازم نیست در مورد آن دقت‌های زیاد شود.

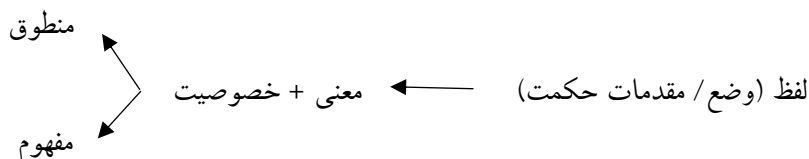
۱۲. همچنین مهم نیست که به مطلب دیگری هم اشاره کنیم و بررسی نماییم که آیا مفهوم صفت دلالت است و یا صفت مدلول. (اگرچه ظاهراً صفت مدلول است و اگر گاهی آن را صفت دلالت می‌گیرند، از باب وصف به حال متعلق است)

۱۳. [ما می‌گوییم: به قضیه لفظیه (إن جائك زيدٌ فاکرمه)، دال گفته می‌شود و به منطوق آن (اگر زید آمد، اکرامش کن) و مفهوم آن (إن لم یجئک لم یکرمه) که از آن فهم می‌شود، مدلول گفته می‌شود و به رسیدن از قضیه لفظیه به مدلول‌ها، دلالت گفته می‌شود.

حال: «مدلول این صفت دارد که مفهوم است» و لذا مفهوم وصف مدلول است. ولی اگر گفته شود «دلالت مفهومیه»، وصف به حال متعلق است به این معنی که مراد آن است که: «دلالتی که مدلولش مفهوم است» توجه شود که مرحوم سبزواری^۲ می‌نویسد که ممکن است بتوان مفهوم و منطوق را صفت دال هم به حساب آورد. همین مطلب به نوعی در کلام مرحوم فاضل هم موجود است^۳ اما به نظر می‌رسد که این تعبیر (حتی اگر بخواهیم آن را به نحو وصف به حال متعلق به حساب آوریم) کامل نیست و حداقل چنین تبادری از این الفاظ به ذهن خطور نمی‌کند.

ما می‌گوییم:

۱. ما حصل فرمایش مرحوم آخوند - مطابق آنچه تاکنون تقریر کرده ایم - آن است که:



۲. در فهم «بتلک الخصوصیه»، اختلافاتی مطرح است. آنچه تاکنون در شرح این سخن گفتیم، ناشی از آن است که «بتلک الخصوصیه» را متعلق به «أريد» بدانیم (چنانکه این مطلب، مورد تصریح مرحوم مروج^۴ است)

۱. منتهی الدراية، ج ۳، ص ۳۰۴

۲. تهذيب الاصول، ج ۱، ص ۱۰۵

۳. ن ک: اصول فقه شيعه، ج ۶، ص ۲۳

۴. منتهی الدراية، ج ۳، ص ۳۰۲



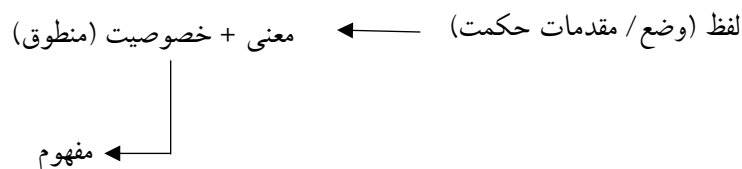
البته در این صورت این اشکال مطرح است که:

اگر «اراده‌ی معنی از لفظ» به سبب «آن خصوصیت» است، در این صورت آن خصوصیت جزء معنی مدلول نیست، بلکه علت دلالت است. ضمن اینکه اراده معنی از لفظ ناشی از وضع یا مقدمات حکمت است و ربطی به خصوصیت ندارد.

ولی ممکن است «بتلك الخصوصية» را به معنای «مع تلك الخصوصية» بگیریم، در این صورت معنی چنین می‌شود:

معنی همراه با خصوصیت از لفظ اراده می‌شود (و لو بقرینه حکمت) و خصوصیت در پی دارد حکم انشایی و اخباری را.

۳. مطابق این تقریر:



۴. مرحوم فاضل بر مرحوم آخوند اشکال کرده است که «مفهوم، حکم نیست» و لذا چنانکه مرحوم آخوند در میان عبارت خود گفته است، مفهوم «قضیه» است (و نه آن چنانکه مرحوم آخوند در ابتدای سخن و انتهای آن گفته و مفهوم را حکم دانسته است)

در این باره می‌توان گفت اگر مراد از حکم، نسبت حکمیه باشد، حق با مرحوم فاضل است چرا که نسبت حکمیه مفرد است و یکی از اجزاء قضیه است (در کنار محمول و موضوع). ولی اگر بگوییم مراد مرحوم آخوند آن است که: «مفهوم قضیه ای است که نسبت در آن حکم انشایی یا اخباری ...» (و به عبارت دیگر مراد از حکم، قضیه است)، در این صورت سخن مرحوم آخوند دارای نوعی تسامح است.

